

حسین نظام شاه

۲۴۸

مقاله بیستم در تاریخ
۸۵۴

و خصمان کلمه جمعین با محمد کر رسیدند و گفتار جیا کر با او باش لشکر منازل و مساجد ویران ساختند و مساجدیکه سقف او چوب
پوش بود به تیشه بیداد ویران ساخته مسلم از آزار میرسانیدند و نسبت به عورات و فرزندان ایشان بی ناموسی کرد
آنچه از دست آنها برآید تقصیر کردند و عا دلشاه از شنیدن این جناب را اندوختن گشته چون قدرت بر منع نداشت
بر امرای گفت محاصره این قلعه که محکمه از اول شده مصلحت نیست بهتر است که کوچ کرده از دنبال نظام شاه بشایر
و امرای را خنکی گشته علی برید و برغان عماد الملک را رخصت معاودت فرمود و با اتفاق عا دلشاه کوچ کرده بجانب جنیر
روان شد حسین نظام شاه بر توجه ایشان واقف گشته دو از ده امیر مانند رستم خان حبشی و سا با جی و غیره نامزد فرمود
که پیش و پس شکر مخالف تاخته و غارت کرده گذارند که غلّه و رسد و دیگر اسباب معیشت بایشان برسد و خود
با احوال از جنیر بجانب بل ندی که در کوهستان واقع است روانه گردید رستم خان در نواحی قصبه کانیو مخالفان رسید
بر حسب فرموده مانع وصول غلّه و آذوقه شده در این اثنا روزی از روزه بی کوچ علی عا دلشاه بشکار مشغول بود خالوی او
همراه افواج جیا پوری علی مسافت می نمود رستم خان حبشی جنوگیری نموده بر خلاف قرار داد بر افواج عا دلشاهی که همعا
مضاعف بودند حمله کرده خالوی علی عا دلشاه را بقتل رسانید و خود نیز با دو پسر از کس گشته شد و بقصد السیف ●
نظام شاه بر نشان و در حال روی بودی بر میت نهادند لیکن از جرات رستم خان جیا پوریان و جیا کر یان در حساب نشد
چون موسم بهسات نزدیک آمد و امرای و عا دلشاه باز با محمد کر رفتند قضا را امرای در شب بین و اطراف آن
فرود آمد و علی عا دلشاه دورتر نزول نموده بر دو در رفتن ممالک خود و محاصره قلعه احمد کر مترود گشتند درین اثنا در شمال
احمد کر باران شده وقت شب نیل عطیمی آمده قریب بیت نقر از امر او سید فیل که رنجبر دوست و پای داشتند
و دو زده هزار کس که نام ایشان در دفتر امرای ثبت بود غریق بگردان شدند و ازینجا قیاس مردم پیاده و بگناه و آب
و کاه میتوان نمود که چه مقدار غرق شده باشند و امرای آنغلی لشکون خوب ناکر قده بجانب ولایت خود متوجه گشت
و علی عا دلشاه قلعه ندرکت را از سر نو تعمیر نموده بر امرای گفت اگر رضای شما باشد پاه بر پاپینس ده اینچ و پنک
تمام نمایم و با سم شما برام دکت موسوم کردیم و امرای تجویز کرده چون بهر مندان بساختن آن مشغول شدند عا دلشاه
با اتفاق را امرای کوچ کرده بقصد ارکی که در سرحد قطبشاه بود رسیدند و امرای طبع در ملک عا دلشاه و قطبشاه کرده

۷۷ - غلبه بر سات رطل افامست انداخته و چند پرکنه از پرده گرفته به جیاجی رفت و علی عادل شاه قلعه قدرکت را بر مرضی خان
 انجو حواله نموده او نیز بجای خود معاهدت فرموده مرضی خان بواسطه قرب جوارگاه و بیگاه تهاخت و تاراج ولایت
 شولاپور قیام منمو حسین نظام شاه ایمنی را از کجرتکیت عادل شاه دانسته در صدد استیجاب قلعه شولاپور شد و شب
 و شب روز و روز سزار کونی علیه سسراه شاه محمد انجو فریاد خان و او برسم خان حشی روانه ساخت مرضی خان
 برین معنی آگاه شد. با اتفاق ای ای یکی ایمنی نمود و مابین پرده و شولاپور وقت فریادندن با ایشان رسید و آتش
 قاتل بیفتد و تنه و جیب اتفاق ساه تقی نام ستیدی که از نوکرین نظام شاه بود با سسبیر خان مقابل شده سسبیر
 بر کله گرفته اخته شاه تقی مغلوب شده اسیر کرده و برسم اسیران بالای فیل سوار کرده در ان ساعت بین تقی یقین
 فمال و جدال عظیم واقع شده امرای نظام شاه بنو کشته فریب یکصد و میت فیل بود و او را امرای بر کی چن
 فاده در سرالبتان است فرانسخ مجوه دانه تباراج مشغول گشتند و کوفتای غدر آتش زده سوخته و بعضی
 تباراج بر رنده بعضی صان و شاه فلی خان فیلا نزار روانه جیاجی پور کردند پسند در این اثنا غلام بچوشی را که از خسران
 شخصی اورا بالای فیل سوار کرده بود شروع بنوعه وزاری نمود مرضی خان گفت که به از همه صیت اگر
 میل مانند داری با حوال تو جوئی خواهم پسیم پر دخت که بغراغت باشی و اگر میل صاحب خود داری ترا آزاد میسازم
 غلام بچ گفت من صاحب خود را میجویم پس بوجب حکم مرضی خان راهی یافته خود را بتجمل ساه محمد و دیگر
 امرای کریمت رسانید و گفت جمیع مردم عادل شاهی تباراج مشغول اند و مرضی خان بانگت جماعتی دو دست در فلان
 موضع ایستاده است اورا بدست آورده عوض فلان خود برید شاه محمد با قریب دوسته سسزار کس بر کشته خبر مرضی خان
 در میان گرفته رنده و سسکیر ساهت رنجیرد پائیس کرده روانه احمد مکر شدند ضمن نظام شاه از سر فرود آورده هزار کونی جینا
 ساخت و درین دفعه خود سسراه شده بسرعت سرق و باد غلدر انجشم شولاپور رسانید و بر کشت چنانکه رفتن و
 آمدن او زیاده از ده روز نکشید آنگاه جمعی از طرفین در مقام اصلاح شده و مقرر کردند که اسیران طرفین را در سر آورده
 دفعه واحده بگذارند بس مرضی خان و شاه تقی را بسرحد برده چون از دور یکدیگر را دیدند از انطرف شاه تقی و ازین طرف
 مرضی خان را سر دادند کی به جیاجی پور رفته و دیگری با محمد نزار آمد و بعد ازین واقعات حسین نظام شاه بساط ستیزه وجود را

حسین نظام شاه

۲۵۰

مقاله سیم روزنامه
۸۵۶

۹۲۲

در هم خمیده، محلات ملکن و سلطنت بفران صایب رایسے رجوع فرمود و چنانکه در وقایع عادلشاهیه مسطور است که بسی دولتخواهان میان سلاطین لشکر عداوت بعد از مدت مبتل کشت چاندنی بی بنت حسین نظام شاه را بجای عادلشاه عقد بستند و قلعه شولا پور که مایه نزاع بود چهار کویان بوی دادند و در پی سلطان بنت ابراهیم عادلشاه را در حساب آن نواح به بعضی نظام شاه ولد حسین نظام شاه در آورده آن دو پادشاه سنیعه مذکور بجل وطنی و بکجستی فرو کوفته و دست نه اتنی و سببین و نسایه بدان کیفیت که در داستان علی عادلشاه سمت و ضوح پذیرفته سلاطین دکن غم از برهان عامه الملک همگی در قبال و استیصال امراج که در عرصه دکن نغمه آنا و لا غیره میسر میشد بگردن و بکجستی گشتند و بعد از آنکه نظام شاه و عادلشاه و قطبشاه و علی برید پیران و سامان جنگت نموده از آب کشتند و در کشتی رندی بگیری که شش کروی گشته است مقام فرمودند را امراج با بمقتاد هزار سوار و لکت پیاده جنگی که اکثر توپچی و تیرانداز بودند از بیجا کمر متوجه ایشان شدند مسلمانان از خشم و شوکت و کوه به او و هم بخود راه داده راضی بودند که ولایت عادلشاه و قطبشاه آنچه گرفته است و پس دهد و عهد کند که من بعد از حتمت و توشیش نرساند تا آن کافرانها را بخرد و آنست از جمله موجودات نشمرده در حرب تعجیل کرده و تنگناده می را با بیست و پنج هزار سوار و دو لکت پیاده و با نصد فیل بمذاقت عادلشاه محبت ساخت و ایلتراج را با بیست هزار سوار و دو لکت پیاده و با نصد فیل بواجبه قطبشاه و علی برید مقرر کرده خود باسی و پنج هزار سوار خاصه و دو هزار سوار کوی را بجای اطراف که در روز جنگت با و پیوسته بودند و پنج لکت پیاده جنگی و یک هزار فیل نامی و بروایتی دو هزار فیل مقابل و مقاتله حسین نظام شاه خستیا رکود و ازینجا کتبر و تجیر خدارام میان خاویده و از بازی روز کار غافل گشته به برادر خود حکم نمود که عادلشاه و قطبشاه را زنده دستگیر سازید تا مدت ایحواته در قید آمین کشیده مجوس گردانم و بسدادل بین و بسار خود امر کرد که نظام شاه را در ساعت سرش از تن جدا کرده نزد من آورید میمنه با یلتراج و تنگناده می و مقدمه را با مرا می کبار آراسته خود در قلب جا گرفت سلاطین اسلام بقصد عسرا و جهاد کمر قبال بر میان استوار ساخته و جوشن شجاعت در بر کرده از کثرت اعدا نیندیشیدند و بمقتضای کاتنم بنیان مرصوص صفها آراسته عادلشاه در میمنه و قطبشاه در وسط برید در میسر و نظام شاه در قلب جا گرفته و بر که ام اعلام دوازده نام مرتفع ساخته تقارن خباکش فرو کوفته

مقالیم در ضمیمه
سوم

حسین نظام شاه متشخصه ارا به توپ و خرنوب و زنبورک سه مرتبه پیش فوج خود با زداشت برین پنج دهیست ارا به توپهای کلان
به پیش از همه مرین و بسیار نگاهداشت و عقب آن دهیست ارا به خرنوب که عمارت از توپهای میان باشد ایستاده
کرده پس آن دهیست ارا به زنبورک که از تفنگ بزرگ بود و زنبورک که جگر بود و قاعده و اسلوب نگاهداشت
و چلبه رو میخان که در فون استبازی پشه و نظیر بود بر کاری بنسایر دخت و همه را بگلوله و باروست متجدد
معینا ساخت و در این است دو هزار غریب تیر انداز نظام تهی که قرار دل شده بودند افواج را امراج را استیست ایست
بروش و قاعده سپاه بگری بر سه توپخانه آوردند و رو میخان بگردان توپهای کلان شروع نمود و چون آنها
خالی شد باستمال آلات ارا بهای خرنوب و بعد از آن بکار فرمودن زنبورک پر دخت و جمعی کثیر از سوار پادشاه
را امراج کشته شده آن کافر از قاتل مسلمانان در حساب شد و تا آن زمان بر سنگاسن سوار بود فرود آمده لغیر نمود
که شاه میانهای زر لغت و طلسم سرخ آوردند و خود بر کرسی مرصع چهار زانو بنشست و از هر دو طرف همون پرست
دو کوه طلا ساخته ندان و امن و سپهر بر سر کمر قامت کرد و بچنگ ارا باب اسلام ترغیبات نموده و عده داد
که بر که مظهر ترمین آید ارا به پکت مرصع و اضافی قطع خواهم نواخت پس بین و بسیار و مقدمه او بهینت
مجموعی بر افواج سلطان اسلام حمله نموده میمند و میره نظام شاهی را که عادل شاه و قطبشاه باشند میا ساختند و خلافت
کلان شد که غلبه از جانب کافران شد و این اثنا حسین نظام شاه جمعی را نزد سلطان اسلام فرستاده پیغام نمود که
توفیق سبحانی و داد اید معصومین حلیم استلام همین ساعت قرین فتح و نصرت خواهیم گشت در کوشش وسی تقصیر نکنند
و کاروان کارگاه چلبی رو میخان جلدی و مردانی نموده کرت دیگر فرست دیده توپهای کلان و خرنوب بجا می کلان
مس پر کرده بر شکر امراج سردانند که یکد فیه قریب پنج ششزار آدمی و چند فیل و اسب سوخته میخان گشتند در وقت
نظام شاه با افواج خود از عقب ارا بهما برانده با اتفاق کشور خان لاری کی با هفت هشت هزار سوار عادل شاهی لبرعت بر
و باد خود را بوی رسانیده بود بر اصداحل در گشتند بلیت فرور بخت خون از دم تیغها چو اقطار املا
از مینها سنان یلان شعله افروز شد چو برق بهاری جهان نوز شد در انوقت که طرفین بکار خود مشغول بودند فلی
از فیلان نظام شاهی که غلام علی نام داشت و حواله رو میخان بود بر یکی از فیلان امراج حمله کرده بگریز آید و در بنا

حسین نظام شاه

۲۵۲

مقاله پنجم روزنامه
شماره ۸

بجانب شامیانهای و امراج متلاشی شده از بیم تسلیم فیلان از کرسی برخواست و چون پیر شده بود وقت
 ۳۰ ری داشت یا اگر قلم تقدیر بقادر زوال آورفته بود از کمال غرور برپا سوار شده بر سگاسن سوار گشت و چون فیلان
 مذکور بحسب اتفاق به انجا رسیدند حال آنکه طبعت و کنی بونی مشکوکند سگاسن را بر زمین انداخته روی بگریز نهادند
 و فیلبانان نظام شاهی بطبع سگاسن مرتجع فیل را ستاده کرده چون متوجه سگاسن شده فیل را اشارت کرد
 که سگاسن را بجز طوم خود برداشته بر پشت خود بالا بدی از خاصان نزدیکت را امراج که در انجا حاضر بود تصور کرده
 که امراج را شناخته فیل را بگشتن او اشارت کرده است بنا بر آن از روی دولتخواهی پیش دایه شروع و در
 وزاری نمود فیلبان متعفن شده را امراج را بجز طوم فیل بالا کشید و چون دانست که امراج است بسگاسن
 منتقل شده بهشت وسی تمام نژود و میخان هم دور و میخان تعجیل به نظام شاه رسانید نظام شاه او را شناخته در لحظه
 سرش از تن جدا کرد و بر سر نیزه کرده بالای همان فیل مرتفع ساخت و حکم نمود تا پیش لشکر خضم بردند و چون
 کفار بیجا مکر ملاحظه آن نمودند برادر بر قس را اختیار نمودند و برادران را امراج از مقابل عادل شاه و قطبشاه کنه بسته
 بد و برادر شتافتند در آن اشاخیر کشته شدن او شنیده ایشان نیز چون دیگران راه گریز پیش گرفته و سلاطین اسلام
 تا ابی گندی که ده گرو بی بیجا مکر است لغایت نموده بروایت اصح من اوله الی حبسه یکت لکت آدم از کفایت
 بقل آمدند و از قتل و جنس منتقد از نصیب خاص و عام گریه که قلم دو زبان از شرح و بیان آن بجز اعتراف
 بنمایند و سلاطین غیر از فیلبان طبع فسیح چیزها کرده هر چه دست بر کس افتاد با وارزانی دانسته و حسین نظام شاه
 پوست سر را امراج پر نگاه کرده این بیت بخواند **بیت** همیشه توی کرد و از تره شیر شالان
 ذر آید انجا دلیر نوشته و سر را محبوب روزن کاب جلد نژود و تعلقان براری فرستاد چه که در آمدت تحریک
 را امراج فرست دیده تا حوالی احمد مکر فرخست میرسانید آفتاب سلاطین اسلام از آن گندی بیجا مکر گرفته
 انشهر را بنوعی خسراب ساخته که تا این زمان که تاریخ هجری الف و عشرين است آثار معموری در انجا مینوی
 میزد و شکن در می چون چاره نداشت قلاع و پرکنت مسلمانان را که امراج بعضف گرفته بود و پس داده
 بفر عنوانی که بود صلح کرده و سلاطین با اتفاق عازم مراجعت گشته به یکت بفر دولت خود شتافتند کینت حسین نظام شاه

چون باحمد کبر بسید بعد از پوزہ روز با فرط شرب و کثرت مباحثت ابن جہان فانی را وداع نموده بہر ای باقی ساقی
 مہبت دین دیر فانی کہ آرام دید کہ بود آنکہ جاوید از کلام دید کسی رخت ازین خانہ بیرون نہر
 کہ تیر بلا سی ز کردون بخورد چه کویم ز کردون ناپاک باز کہ با پاکت بازان کند ترکناز خان اسپر شرارت اثر
 کزو عالمی کنت زیر و زبر نت سلطنت او بحساب از تاریخ وفات پدرش تا تاریخ وفات او یا زده سال
 می شود و این مصرع تاریخ فوت است مصرع آفتاب دکن شد پنهان و حسین نظام شاہ
 چون بکار رخت ایزوی و اصل کشت ایزوی چہار سپہ و چہار دختر کہ از چہار عورت متولد شدہ بود نامہ از بی بی خونزا
 بیایان دو نیر مرتضی و ہر نان و دو دخترہ جانانی بی زوجہ علی عادل شاہ و سپہ بی خدیو مسکو کہ جمال الدین حسین بچہ
 و از سر یہ دو پسر شاہ قاسم و شاہ منصور و دو دختر آفا بی بی زن میر عبد الوہاب بن سید عبد العظیم و بی بی جمال
 زوجہ ابراہیم قطبشاہ

ذکر شاہی ابوالکظفر مرتضی نظام شاہ بن حسین نظام شاہ

بحری المشہور بدیوانہ

چون حضرت یحییٰ بن تعالی و تہنس تحت احمد نگریا بود ابو الکظفر مرتضی نظام شاہ بن حسین نظام شاہ مرین کرد و
 در ایرہ مملکت آلسلہ وسیح ترکشت و رواج مذہب انہی عشرہ بکمال رسید سادات و مہمان ایلی البیت
 بیش از پیش مسترز و مکرم کشتند و چندین قریہ و قصبہ اضافہ و فقہ علماء و سادات و مستحقین شد بعد از فتح بزاز
 بواسطہ ضبط دماغ از غلو ہمت قریب بتازدہ سالگی گوشہ نشین شدہ غیر از یکت خدمتکار یا دو خدمتکار نزدیکت
 خود گذاشتہ ہمت پادشاہی را بارکان دولت رجوع فرمودہ و ایشانرا ہر گاہ کاری عمدہ پیش می آید عرضہ نوشتہ
 خادم بیرون میفرستادند و آنحضرت جوانی بکمال عقلینت تعلم آورده بیرون میفرستاد و در سیح یکت
 از کتب بظہر نیامدہ کہ پادشاہی را شائزہ سالکس نمیند و غل در مملکت اوراہ نیابد و حقیر فقیر محمد قاسم فرستہ
 در عمد فرزندہ ات شاہ جم جاہ بسن رشد و تیز رسیدہ در سلکت نوکران منتظم کردید و چون ات شہر یار در محفل
 جوانی افسر جہان داری بر سر نهاد و با مور ملک و مال پرداخت مادرش خونزہ بہا چون قریب شش سال

مرضی نظام شاه

مقدمه و تنظیم
۹۵۰

مقدمه می‌نماید پادشاهی شده برادران خود عین الملک و تاج خان و مستبارخان خواجگه سمرقند خود را از برای کسب
 کرده اند در تقویت ایشان بنوعی کوشید که مافوق آن تصور نبوده ملاعنایت الله را پیشوا ساخته بر روز عقاب پر
 می‌نشت و به استصواب قاسم بیگ حکیم امور ملکی و مالی سرانجام میداد مرضی نظام شاه به جماعتی از غریب و حبشی
 بلو و لعب پرداخته در مهلت سلطنت اصلا دخل نمینمود و این خوزه بهایون دختر میا نجیون خواجگی پسرزاده شهبان
 قراقرینلو پادشاه آذربایجان است و در آنوقت علی عادلشاه عرصه را بکام خود دیده به تسخیر بلده اتی کندی و
 جیا کمر شکر کشید و او عید نمود که تراج ولد و امراج را بر کوشش کرده پادشاهی بکنده که دارالملک است کرناکت بود
 نامزد نماید و اتی کندی و جیا کمر را مع مضافات خود در تحت فرمان خویش آورد و این سبب تنگناوری
 حاکم بکنده در اضطراب افتاده عریضه بر مرضی نظام شاه و خوزه بهایون نوشت و التماس کمک نمود خوزه بهایون
 با مرضی نظام شاه با صواب ملاعنایت الله متوجه جیا کمر گردید علی عادلشاه ناچار گشته دست از دامن ملک
 کوتاه کرد بعد از آنکه مرکب نظام شاه بهی بجالی جیا پور رسید و چند روز از آن بگذشت علی عادلشاه آنجمنه
 با یلغار از اتی کندی به جیا پور آمده اراده قتال نمود اما از جانبین مردم خیر اندیش در ایقاع صلح کوشید و گفتند
 که دو پادشاه هم مذمب را با یکدیگر منازعت نمودن از مروت دور است شرط انصاف آنست که بمصالحه
 بساط نزاع و کدورت چپینچون منازعت از میان بر نهد خوزه بهایون با حمد کمر حاجت نمود و سال دیگر
 مرضی نظام شاه بگری و علی عادلشاه اتفاق کرده بفسد انتقام از تعالخان که در یویش جیا کمر سسرایی نمود
 بود بطرف ولایت برار منضت فرمودند تا ایچپور آتوز و بوم را از صلح است گشت و زراعت انداخته آتش
 قتل و غارت در ساکن و موطن مردم انصوب افروخته آنچه شیطا انتقام بود بطور آورده چون موسم برستا
 رسید تعالخان از راه تضرع و بهتسال در آمده علی عادلشاه را بسند نقود و ارسال تحف و نفایس از خویش
 راضی ساخت و در آنوقت رسیدن موسم برسات را بهانه کرده با اتفاق نظام شاه عازم مراجعت گشت و در
 سه خمین و تنهای عادلشاه عازم تسخیر بعضی از ولایات نظام شاه شده سخت قلعه کنداله را که مهیت کرده بی قضیه
 چاکه است با ختم آن ساخته متصرف گشت آنجا که کشور خان را با شکر عظیم بجانب سرحد نامزد فرمود خوزه بهایون

مرثی نظام شاہ

۲۵۵
مقالہ نمبر ۲۵۵
کا لاجپور تیرہ با افواج خود ایستاده کسان بمنزل خویش فرستادند کہ اہل دہلی و ہمال دہال خود آوردہ بجانب کجرات روانہ شوند
خونہ بہایون کی از مغرب تہان خود را ترواہت فرستادہ پیغام نمود کہ شاخوہ در این امر شریکیت نبودید سبب وحشت ہشت
ہیت باید کہ خاطر جمع کردہ بخانہ خود بروید و ہمال خود با شید ایشان چون میدہستند کہ بی پی وقت را مقصی دیدہ
انخاص نماید از استخوان فریب بخوردند بار دیگر بی پی مضطرب شدہ قاسم بیگت حکیم را کہ صاحب فرزند خان بود نزد
ایشان فرستادہ قاسم بیگت چون نزد ایشان رسید حق رسالت بجای آورد و انہما گفتند ہمہ کس میداند کہ تو با
ہم درین مصلحت داخل بودیم و بی پی نیز این امور بواجی میداند غرض وی اہت کہ ما را داخل ساختہ ہتقم کشد بہتر نہست
کہ تو نیز سلامتی خود را در رفاقت ما دیدہ دیدی لکت نباشی قاسم بیگت باور کردہ فرزند خود کمال الدین حسین را ہمسار کردہ
و صندوق جوایس کہ محصول عرش بود چنانکہ کسی واقف نشود بشاہ رفیع الدین ولد شاہ طاہر یا مانت سپرد پس فرزند
خان با اتفاق آن مردم در بہان شب بطنی ساد کجرات مشغول کشتہ خونہ بہایون چند نفر از امر با تقاب ایشان نامزد نمود
اخلاصخان و جشیان با حمد مکرر جمعیت کردند و قاسم بیگت و فرزند خان کہ زیادہ خوف دوہم بر ضمایر ایشان مستول
شدہ بود بتجیل خود را بسر حد کجرات رسانیدند و در انجا دنبال کنندگان هجوم عجیب بر ایشان آوردند کمال الدین حسین ولد
قاسم بیگت کہ ہفدہ سالہ بود اسیر و دستگیر ساختند و چون قدم در ملک بیکانہ توالتند نہاد بر پشتہ با حمد مکرر آمدند
بی پی خاطر از ہمہ کس جمع کردہ کمال الدین حسین را بقلعہ دورب فرستاد بعد از اندک زمانی باز در مقام لطف و عنایت
از جس سجات داد و ہر نسبت سابق با قطع و عوت و قرب اختصاص کشیدہ پیش از پیش در تقویت احوال و انصاف
خود کوشیدہ شاہ احمد و مرثی خانرا قول نامہ دادہ از بیجا پور طلبیدہ و قول نامہ بہت قاسم بیگت و فرزند خان تیرہ ہشتاد
فرزند خان مراجعت کردہ قاسم بیگت در احمد آباد کجرات توقف نمود و کس نزد شاہ رفیع الدین حسین با حمد مکرر طلب
جوایس فرستاد شاہ رفیع الدین بچنان صندوق سر ہجرتان شخص تسلیم نمود و وی چون بقاسم بیگت رشتہ
بمنہ را بحال خود دیدہ مگر کیسہ ملکہ مملو از اقسام جوایس لطفیہ بود بنظر در نیامد قاسم بیگت فریاد برداشتہ گفت وای
کہ کیسہ ملکہ منیت پس در ساعت بیمار کشتہ بہان زودی در گذشت خونہ بہایون تعدی و تسلط کشور خانرا از حد
واندازہ متجاوز دیدہ انرا از موافقت و اشاد باطنی ملا عنایت آند داشتہ در قلعہ جوڈ مجوس ساختہ و لقت

پنجاه شکر فزانه هم آورده و پیرایق مغر کرده است و بیخ و سبزه و تنوعی بقصد دفع قته نورهان مسرور
 به انسی نظام شاه را تهنیت مکر بیرون آمد و چون به من کا نوبه سید قاصین تبریزی و شاه احمد رضی خان که از دست
 مرتضی نظام شاه بودند و لیری نموده باز نظام شاه را در گرفتن والده و دفع سلطانیه تحریص و ترغیب نمود
 نظام شاه که بغایت از استیواری بود زرده بود و سیکرت و علائقش ثاب و در سخن گفته بومی گفت که
 رضا باشد صاحب لشکار بروم وی رخصت کرده نظام شاه در اسب بفرماندهان و اخلاصخان و حبشیان
 خبر داد که فرود بموجب رضای والده و لشکار مسیروم باید که شما و اکثر امرا در کاب باشد روز دیگر همینکه
 صبح دولت دمید آتش به بار از اسب پرده بیرون آمده بجانب صحرا شامت بجز تا بخان و عین ملکات
 و اعتبارخان همه امرا در کاب ظهر انتساب او روانه شدند خوزه بهایون که عورت عاقله بود از روستا
 حدس آن هجوم را خوب ندیده او نیز بهانه گشت با عوان و انصار سوار شد و با یون و بار و
 آورده بود پیش از وقت موعود مراجعت کرده مردم پنجهای خود رفته کسی در درگاه خانه نظام شاه بر
 مطلع شده اول حبشیان را که مرد درشت و پیر بود جهت گرفتن مادر خویش نامزد فرمود و از عقب او فرماندهان
 و اخلاصخان روانه کرده و دنبال ایشان خود با مردم خانگیل و مجسیان و بعضی ایامی دیگر متوجه گردید حبشیان
 چون بجوالی سرا پرده رسید خوزه بهایون واقف شده برقع پوشید و کفش و شمشیر و خنجر بر میان بست
 اسب سوار شد و حبشیان سواره پیش رفته گفت حکم پادشاه است که بطریق سایر عورت درون خانه نشسته
 در محلات و فلکنی خوزه بهایون اعراضی شده گفت ای غلام ترا چه بار که در مقابل من چنین سخنان بگویی
 حبشی خان خواست که بازویش گرفتار اسب فرود آمد خوزه بهایون خنجر از نیام بر آورد و حمله بر آورد و خواست که
 برو اندازد حبشیان دستش گرفته بومی بچید که خنجر از دستش بیفتاد عین ملکات و تا بخان در استخراص خواست
 پر داخته راه گریز پیش گرفته حبشیان بخاطر جمع خوزه بهایون را در پاکی نشانیده بر رضی نظام شاه رسانید
 نظام شاه در ساعت بموکلان سپرد چون بارگاه سلطنت رسید هر یک از امرا را بنوعی از لطف و مرحمت بخواند
 قاصین تبریزی را که در آنروز فدویانه پیش آمده بود خطاب فرمائید که داده بمنصب پیشوایی اختصاص بخشید و گاه

مرقعی نظام شاه

۲۵۸

مقاله پنجم روزنامه
۸۵۳

التین حسین ولد قاسم بیگ مرحوم که از راه کجرات برگشته آمده بود با سم در موسم ساخت و در تعظیم و تکریم او کوشید و مرقعی خان راز بجز امر ساخته که آن زمان شاه احمد میگفتند بخطاب مذکور نواخته اقطاع احتسار خان خواجگه با واسطه و فیله و نائیه بوی مغرض فرموده و جمعی بتعاقب عین الملکات و تاجخان رفته عین الملکات در آن سرخه کجرات آورده و تاجخان که در طی مسافت استحال نموده بود خود را بجز و لاسیت ابراهیم قطبشاه رسانید مردمی که دنبال او کرده بودند برگشته کونیه مرقعی نظام شاه از دام کالو با احمد تکر آمد و جماعتی از غنچه پریان که خبر قضیه خزانه پیاپیون شنیده و بتخیل بملازمت او آمدند بمبض لایق مستبح گردیدند و در همان زودی ریایات حضرت آیات را بصوب قلعه دار و رحمت استیصال کشور خان متحرکت ساخت و کس نزد ابراهیم قطبشاه فرستاده طلب امداد نمود و پیش از وصول قطبشاه کشور خان کشته شده قلعه دار و در مفتوح گشت و چون مفتوح آن قلعه خالی از غنایست نیست بشیخ آن بی پردازد و مسی کوید که چون مرقعی نظام شاه بیت منزله دار و رسید در کنار آبی فرود آمده باشاه احمد و مرقعی خان و دیگر خصوصان بدست خود بطبع غرض مشغول گشت در آن اثنا جاسوسی از پیش کشور خان آمده کا خدی سر بجز آورد نظام شاه چون آنرا بگشود و بخواند از عبارات راست بی ادبانه او بر آشت و در ساعت سوار شده گفت ازین اسپ فرود نیایم تا قلعه را فتح کنیم و چون نزد یک قلعه رسید و متوجه دروازه شد خانانان و مرقعی خان و سایر معتربان متلاشی نمی معروض داشتند که طایف قلعه شایه این است که اگر در راه بیرون نیامد سواره قلعه باین محکم را مفتوح سازند نظام شاه که بطبع طاعت بود قبول انقضی کرده گفت بتوفیق خدای چون نزدیک دروازه رفته از تیغ و تبره هم شکسته داخل میثوم اگر اجم مزید استیسی نخواهد رسید و اگر رسید باشد کناره کردن این بلا فایده ندارد چون دو نوازگان دانستند که غنیمت طوکانه کار بسته است و بیج و جوش غنیمت نخواهد کرد التماس سلاح پوشیدن نمودند نظام شاه تحت از انقضی نیز با نمود و در آنسر چون گفتند سلاح پوشیدن سنت سرور کانیات و مغر موجود است است بر آینه جوش در بر کرده و تیر و کمان بر سر دست آورده روانه شده این اثنا از برج و باره قلعه شروع در آتش باریدن شده بود دو سه هزار توپ و تفنگ و بان سر دادند اسپ و خیل و مردم بسیار ضایع شده کویا ببول روز قیامت

و با وجود آن خسل نظام شاه اصلا عنان کشیده و رسید بجایی که از او تا دیوار قلعه تخمینا پنجاه گز فاصله مانده بود و چون وقت برآورد
نظام شاهی به تیراندازی مشغول گشته و جنگ عظیم در پیوست و مردم بسیار کشته شدند با آنکه دوست کول و تفنگ
نظام شاه رسیده بخیر گذشت بیخس را با ران بود که در باب مرجعت سخن گوید که یکبار غوغا و شورش قلعیان بر طرف
انداختن توپ و تفنگ موقوف شد مردم متعجب شده جمعی در پیچ که چاکت را که کرکی کونین گشته بقبله در آید
دیدند که تیری بکشور خان رسیده و فوت شده است و در قلعه احدی نیست پس سرش از تن جدا کرده بر کوه
آویخته نظام شاه از مشاهده آن حال خوشوقت شده شکر الهی بجای آورد **ملیت** سلاطین که کشور
کشانی کنند بوفیق حق پادشاهی گند چو نماید باند از لطف حق شود حال ایشان بد بگردد نباشد
چو دیگرگان کارشان بود بواجب جمله کردارشان چو سازند اعلام بمت بلند به بند خلی سنج کنند. اگر
کوتسیر کشور کنند بیک حمله خلق مستحکم کنند کونین بعد از واقعه کشور خان عین الملک و نور خان که از امرای
بزرگ عادل شاهی بودند با ده هزار سوار بخت تحریب ولایت نظام شاه بجانب احمد نکر روان شدند امرای
نظام شاهی مشش فرهاد خان و اخلاص خان با پنج شش هزار سوار بر کردگی خواجه میرک دبیر متوجه ایشان شدند و چون
نزدیک گشته خواجه میرک امر را پیش کرده خود را کین شده و در وقتیکه بین الفریقین محاذات واقع شده صفوف
جنگ آراستند در بین که چهل فیلان پادشاهی را با علمهای سبز و چهار صد سوار ناصه خیال که به همراه داشت
با علمهای سبز بمر که شتافت و آواره انداخت که نظام شاه آمد عین الملک و نور خان رسیدن مرتضی
نظام شاه را یقین کرده روی با وی بزمیت نهادند خواجه میرک تعاقب نموده عین الملک را بقتل رسانید و نور
زنده دستگیر کرده مظفر و منصور در حوالی دار در بملار مست نظام شاه رسید و چون قطبشاه در آن اوان نظام شاه
طلق گشته اظهار کجبتی نمود هر دو پادشاه بعزم تسخیر جیلاور بمیان ولایت عادلشاه در آمدند شاه ابو الحسن که میز جل
عادلشاه بود سید مرتضی سبزوار بر اثر نظام شاه فرستاده پیغام داد که اخلاص و اعتماد این دولتخواه سوری است
و محتاج به عینه و کواهیست اگر حکم شود این مخلص از نور خیر اندیشی بطرف بساطبوسی مشرف گردیده آنچه صلاح
دولت باشد معروض دارد از ذره پروری عجیب و غریب نخواهد بود نظام شاه جواب داد که شاه ابو الحسن میرزاده است
اگر چنان

مرئض نظام شاه

۲۶۰

مقدمه دوم
۱۵۳

اگر اینجا تشریح بیاد شد از صلاح او تجاوز نمود نسیم نمود شاه ابو الحسن امیدوار گشته بموضع واکداری بوساطت خاندان ملاقات نظام شاه نمود و محنت و هدایای نفیسه گذرانید در وقت فرصت لویض رسانید که حسین نظام شاه چون دانست که دوستی و آشنایی عادل شاه تهرانی خوب می بخشید و فواید کلی در آن مندرج است برآینه نسبتها در میان آورده پس چون در امر حاج پادشاهی را براندخت اگر بواسطه نگران کوتاه اندیشی عبار مزاج چند کابوی مرتفع شده بود احمد که بابت شمشیر آبدار حضرت زایل گشت اکنون بر موافقت ظاهری بپروایم قطبشاه اعتماد کرد و با عادل شاه در مقام دوستی بودن از خسرم و دور اندیشی بمید میسازید اگر چه بحسب ظاهر باشماست اما در خفیة زبان با دیگران در دیس گناهی نفاق آمیز که در آن ایام قطبشاه با عادل شاه نوشته بود شاه ابو الحسن آنرا همراه داشتن بنظام شاه نموده بر دعوی خود شاه عادل گذرانید و خانخانان تصدیق کلام وی نموده بسخنان وحشت آمیز تشقیر آن پادشاه نوعی افترا کردند که در همان مجلس نظام شاه امر او سمران سپاه را بکوشمال و تادیب قطبشاه نامزد فرمود قطبشاه سلامتی خود در فرار از آنجا در ساعت سوار شد و بخیر و سرکاه بجای خود نماند غریمت بگلگند معطوف داشت در دم نظام شاه را در پیش تاراج کرده لغائب او نمودند و همچنان در آزار کردن و غارت نمودن اصرار می نمودند بنا بر آن لیس بزرگ قطبشاه عبدالقادر که شکر آرد شیخ به قابل بود و خط نسعلیق خوب می نوشت در خدمت پدر معروض داشت که در نظام شاه شوخی افسوس میرسد و از تعاقب دست باز نمیدارند اگر حکم عالی باین کمیند فرزند مسافر کرد و که با برقی رسیده کینکا ایستاده وقت تعاقب خصم از عقب ایشان درآمده دست بردی نمانیم برآینه مغضربون بنجواب خواهد بود بشرط آنکه آنحضرت متعرض احوال شوند قطبشاه که در آنوقت جدویز میرفت بجواب او لا و لغم طلفت نشد چون بگلگند رسید از تهور و شجاعت او متوهم شده در یکی از قلاع محبوبس ساخت و بعد از چند روز آن شاه بجزوت پیوسته رفتند که در حقیقت عین دولتخواهی بود شربت موت در کاش ریخته قرین تنگداری شد ساخت شاه ابو الحسن رسالت او در کابینی بجای آورده بولکالت علی عادل شاه با مرئض نظام شاه در باب بختن و یکا کلی غمسه و شرط بوقوع رسانید آنکه نظام شاه سادما و خانها با حمد مکر مراجعت کرده خانخانان که از ملا عنایت الله خوف و هراس و افروختن و میرسد که نظام شاه او را از بند و زندان بر آورده باز منصب پیشوایی بوزارش نامید برآینه بشکام فرصت مقدمات و حنت

آئینه خاندان نظام شاه کرده و در وقت او حاصل مراد آن بخار و از قلعه بر آورده بدرجه شهادت رسانید
 و لکن این بحث علاوه قباحات تاریخ روی قبضه شاهی شده و صیغه بگیر از وی منتزعه کنند معارف این حال غلط
 چون بن ستمن شنیده بر بعضی نظام شاه نوشت که در آن بر آوردی مگر توقع نبود که بگفته معتمدان صلح در فیل و سنا
 نماید آن سهل است مشکش ایشان کرده چه که بن مناسبت که در حلق و همیشه مابین است اما با وجود مردم
 بزرگت و امیر و کاکه که در دو تخت نشاندند بسیار اندیشه است و بزرگی جنت و کمال سلطنت کرد این بسیار عبید
 نظام شاه ازین ملاحظه که مبادا فطرت شاه با عادت شاه ساخته و عوی فیلان نماید بر آینه خان خانانزاده شاه و جمال
 الدین حسین با خلعت و منصب و کاتب اختصاص بخشید و چون در آن وقت فرمان قلعه ریکنه بجات و استحکام
 حصا بر مان الطوار میگردید مای از انداز خود بیرون نماند و از باب اسلام را بنظر حقارت نگریسته در مقام ایذا آمد
 اذیت بسیار بینداند و بعضی نظام شاه با ستیاب شاه جمال الدین حسین و شاه احمد بر بعضی خان و دیگر سادات
 آنچه که در معات برایشان بود در دست نه مذکور بجانب قلعه ریکنه و که در حصار بندر چهل واقع است منتظر فرود
 و بعد از طی مسافت مجاهد و مشغول گشته عیویان اعلام مافعه و مجاوله افزاشند و قریب دو سال گاه و بیگاه میان
 انالی کفر و اسلام جنگ ظاهر بوده اکثر ایام مسلمانان بسیار بجنب توپ و تفنگت و حتمای باروت
 بدرجه شهادت میرسیدند و در بزرگتری از بر کوشه آواز نود و زاری بلند شده و فرصت تعیین و تجزیه میشد چه که امرای و کنه
 از خود تیر و کمال جهل لشکر ایضا قلعه کشایی پندارنده سخن گیر و عقب و سا باط متوجه میشدند و یکی همت بران معروف میباشند
 که نزد بانها گذاشته بر قلعه سوار شوند و مردم درونی را از بون ساخته مستخر سازند و از آنکه نصاری در استعمال بسیار
 مهارت تمام داشتند این معنی صورت نمی بست و از بالای حصار چندان حتمای باروت بر مردم بیرونی می پخشند
 که هر دفعه چندین کس سوخته و پاره و سدا مسلمانان بر میخواست و آخر الامر چنین مقرر شد که ابواب و در و خروج
 بر قلعه کمان مسدود ساخته نگذارند که اسباب سعیت با ایشان برسد و باین امر عیویان در بجز اضطراب افتاده میباشند
 که قلعه را خالی کرده بجانب بنامه دیگر گریزند اما بعضی از مردم فرزندت مانع آمده گفتند که آنچه مال سلطان که در پیش بود
 درون قلعه است صرف محافظت قلعه میانیم که غنیمت نیاید آنچه راه فرار مسدود نخواهد بود و دیگر خود را میرسانیم

مقاله بیستم در وصف
۱۵۳

چهارم ای نظام شاهی خصوصاً انصاریان و سادات خان جیشی مبلغهای کلی از نقد و جنس رشوت گرفته مندهای شریفان
مع سایر مایحتاج وقت شب فرستاده بواسطه خصوصیت مفتوح ساخته نوعی نمودند که هر شب یکی از امرای او وقت و ستا
اجناس فرنگیان میسایندند و روزها برای دفع مظنه نرد با نهامی چنین بود یوار حصار نرساده بلشکر آراستن و جنگ
کردن امر میکردند و نصاری باستمال آلات آتشباری پرداخته و چندین کس سوخته غریب از مسلمانان بر میخواست
بنا بر آن فرنگیان از روی طینان خاطر برافروخته شکر اسلام پای استوار کرده و آدم روی و مردانکی میسایندند و فتح
بسیج وجه میسر گشته و شاه جمال الدین حسین مقتضای جوانی به تاهست مکی و عالی نپرداخته بعیش و عشرت مشغول می بود و جوان
میرکت ویران وکیل خود کرده خدمت یکگز را بسلطنت دکن برادر منب کرت مرضی نظام شاه الاطول ایام محاصره محبت
سفر تنگ آمده گاه کابی از پی پروای شاه جمال الدین حسین بچیده و خواججه میرکت شکاست می نمود وین آنگاشتی مسلمانان
از بندرجون پهنه چپول می آمد فرنگیان سر راه بر و گرفتار غالب آمدند و اموال و اسباب را متصرف شده مسلمانان را
اسیر ساختند و در آن میان دو جوان غیب جینی بودند یکی رستم خان و دیگری کشمشه خان چون از وضع ایستان اطلاع
سپاسگیری واضح و لایح بود فرنگیان ایستاد بالای میج و باره فرستاده بچنگ مسلمانان امر می نمودند و آنس چون چاره
گاه گاه نیر و تنگ بجانب لشکر سدوم انداختند و بالاسره از اوضاع خود دلگیر گشته چون امرای نظام شاهی بالنام
با فرنگیان متفق بودند تا آنکه روزی بزرگ فرنگیان در مجلس خودند کور می ساخت که جمیع امرای نظام شاهی با متفق اند
الا خواججه میرکت ویر که او متفق گشته و همیشه در صدد مجادله و پرخاش است رستم خان و کشمشه خان آنرا شنیده
بگو و قرار دادند که از آنطرف خود را از حصار انداخته بگریزند و از اوده خود را خواججه میرکت نوشته و بپیر بسته در لشکر خواججه میرکت
انداختند و وقت شب بند و رنجیر شکسته از بالای حصار مغرب سور جل خواججه میرکت خود را بوسیله ریسمان و گنبد بگریز گنبد
و جویر جل اوده سیده بدین پنج از بند فرنگیان نجات یافته و چون این تبر بسمع نظام شاه رسید آنها را در خلوت
طلبید حقیقت حال مردم درونی از فوت و ضعف استفسار نمودند و غریب بملاحظه آنچه نفس الامر بود بتفصیل باز گفتند
که فرنگیان در کمال فراغتند و طلب خاطر اصلاً معلوم نشود که ایشان در محاصره گرفتار باشند بعینت آنکه اسباب سعیت
ایشان میرسد هر شب اطراف قلعه امرای جیشی و دکنی صند و قهای زر گرفته غده دروغن و مرغ و کوسفند بر سر خواش

قلعیان باشد میر میزند و در زنجیر زندگونی کرده مردم نامرادر کهنن می دهند کسی که با آنها بزبان نیت میرکت میرکت
نظام شاه حال مخالف و موافق بخاطر آورده میرکت میرا بیشتر از پیشتر محنت نوز و کرم ساخت و از شاه جمال الدین حسین
بخش تمام بخاطر آورده بی اطفاف شد شاه جمال الدین حسین این معنی و انتفا کشته و کالت را نزد نظام شاه گذاشته
بیرخت با حمد کفر رفت و آنطرف در باب ترک محاصره زواج میرکت کسکج طبعیده وی معروض داشت که آنچه حضرت
دام خده میفرمایند عین صواب است اما وقت معنی است که ترک محاصره نموده بدولت و اقبال با حمد کفر رفته و در آنجا
آنچه اراده داشته باشند بطور رسالتی نظام شاه چنان کرده از ظاهر قلعه رکنند برخواست و چون با حمد کفر رسید
فرزاد خان و اخلاصان حبشی را از ایشان بزرگتر می بینی بود معینه و مجوس کرد ایند و شاه جمال الدین حسین را باز در پیش
بجانب بر تابور اسراج نموده و منصب و کالت نیز بر میرکت رجوع کرده بخطاب چکنیز خانی سه طبعی بخشید
و خداوند خان که مادرش حبشه و پدرش مشدی بود و بطول قامت و وقت جهانی و شجاعت اصفاف داشت
جویر چسنگر خان از امرای کلان کرد ایند و کدکنت جمشید خان شیرازی و غیره را دست گرفته منصب امارت رسانید
و چکنیز خان که با صفت راقی منصب بود از عده منصب و کالت بخانی برآمده بود و کسر رکنت بوستان
ارم کرد ایند بمیت محتاج بود ملک بر پیرایه جنین آخر مراد ملک رو کرد روز کار و علی عادل شاه
ما چنگل پس کینان برده و این نماد که پیرایه قطبشاه ملاقات فرموده او را از خود سازد چکنیز خان بر کسکج او مطلع شد
پیش از آنکه ملاقات قطبشاه نماید در کاب نظام شاه متوجه ولایت عادل شاه گردیده بحسن تدبیر مانع ملاقات قطبشاه
شد و محتمل است ایشان بر همزود عادل شاه و نظام شاه را با یکدیگر در سرحد ملاقات داده چنین مقرر شد که علی عادل شاه
از محاکت کرناک امتداد که در محمول برابری بمحاکت برار و سیدر کند متصرف کرد و در معنی نظام شاه ولایت
و سیدر از قبضه اقدار تعالیان و علی بر پیرون آورده قطبشاه بحال خود بوده هیچ جانب کاری نداشته باشد
پس برود پا و شاه با یکدیگر وداع کرده بمقر کارمانی خویش معاودت نمودند و در ترتیب خیل و حشم کوشیده نقصانی که
در پای قلعه رکنند پدید آمده بود با صلاح آمده سه هزار غریب ترکش بند لاکر گرفته نظام شاه جهت تسخیر ولایت برار رسد
ثانین و تسخیر روان شده و حاجیدر کاشی را که از شما میرود گاه بود و بعلم و فضیلت آراستگی داشت برای محبت

مرحی نظام شاه

۲۰۶

مقاله سیم روزه سیم
۲۰۶

نزد تغانخان به برادر فرستاده نوشت که در یا عماد الملکت برادر طریقت ما بود بعد از فوت او برغان عماد الملکت که پسر
بزرگت اوست وارث ملکت میشود تا او طفل بود بر تو واجب بود که مقصدی سرانجام ملکت شده پرورش او
نمایی اکنون بستن رشد و تیر رسیدن او را در خانه مجوس داشتن و خود صاحب اختیار بودن معنی ندارد باید که بجز
رسیدن این نام را زکفته و فرستاده او تها و زنهایی و قنات ملکی و مالی برغان عماد الملکت رجوع کرده خود را از میان
بیدخل سازی و آقا نظر باش که آنچه باید تو بر سره خواهد رسید و این آیات در آن درج فرمود **بیت**
کردن بند اطاعت شده را در سرکش کار بزرگ را نتوان داشت مختر **سیرج** در چون توان کرد قصد قاف
چون صوه حسنه و هاش و فروری زبال و پر بیرون کن از دماغ خیال محال یا تا در سر سرت نزد صد سزار سر
تغانخان در بحر اضطراب افتاده با پسر بزرگت خود شمشیر الملکت که رستم را فاشیه کشش خود میدانت شورت نمود و وی
جواب داد که اینها حرف و صوت است نظام شاه و اجماع تیرین مملکت دارد و باین سخنان میخاند که رعیت
و لشکر را از ما بر تابد و ما امروز در لشکر و خزانه و استعداد از تو کم نیستیم می باید که بای هر کاب شجاعت آورده جواب نامه
اطعی بعبده شمشیر آید رجوع فرمایم تغانخان که سپاه بخت و ادب از پیش و پس او فرو گرفته بود بکفته پسر از راه صاحب
و در افتاده حرف صحیح و سخن ملائمت بر زبان نیاورده عاجز در رخصت انصراف داد نظام شاه در حوالی با تری این سخن
شنیده بجانب ایچو کوچ فرمود و شمشیر الملکت مقدمه لشکر پر کرده با استقبال شتافت و علیه لشکر نظام شاه
خاف ساخته منهنم کرد ایند چسکیز خان سرداران و بیکر حبه تدارکت نامه فرمود شمشیر الملکت از پدر استمداد خواست و
تغانخان با سیرج سپاه خود را بشمشیر الملکت رسانید و چسکیز خان بر آمدن او آگاه گشته خداوند خان و جمشید خان
و بگری خان و رستم خان و چند نا خان را بعد امرای حبش فرستاد و بان اکتفا کرده از راه حسنم و دور اندیشی
خود نیز از پادشاه رخصت حاصل کرده با فوج خاصه دست به سزار غریب ترکش بند پادشاه بگو ملکت آن لشکر
بهرت برق و باد روان شد و وقتی که محاذات صفون طرفین شده بود چسکیز خان با بخار رسیده بر مخالف حمل نمود
و هرچی در غایت صعوبت دست داده آتش کارزار بنوعی افزوده شد که از بیم آسید آن ماه بفلک الافلاک کج
و آفتاب پسر زرتین بر چهره کشیده از مشاهده آن حال کریان گشت **بیت** دو لشکر بگویم دو دیگان

تاریخ فرشته

۲۶۵

مخالفیم روضم
شکوه

بسیاری از یک صحن قرون زیر سلطنت و زور آوردن کشیدند شمشیرین از میان چنگیزخان که
خود را شرح شده و پانصد جوان بکند و بخت که از تمام شکر انتخاب کرده و بر بدت با ایشان مصاحبه سلوک
مینمود و از احوال اینجاست علی القدام با خبر بود و چنان سلوک فدوی خود ساخته بود بر قلب فوج تغانان ناخت و پست
خود عمارت تغانان شمشیری حایل زده از پای در آورد و جوانان نیز تلاش مردانه کرده سپاه خصم را مانند نبات انقش
منفوق ساخته و تغانان و شمشیر الملک دیگر طاقت در خویش ندیده معتر سگسته صلاح و گسته کر پیش
از بس تساخته بصوب ایچور که ریخته و چنگیزخان دوست و عقدا و فیل بزرگت که عمره و فیلان برار بود بدست آورده
منظر و منظور بصوب نظام شاه مراجعت نمود و پان فسخ بلند آوازه که چویده پایه قدر و منزلتش بر ترکشت و اوخت
رعایا را بجاییت پادشاه امیدوار ساخته استمان نامعاجبت رعایا با اطراف و جوانب مملکت برار فرستاد
و چون همه اطهار را طاعت کردند و زمینداران و مقدمان و قانون کویان و ولایت بر بار آمده بجلعتما و نواز شهنشاه مستنج
و مسرور گردیدند نظام شاه بجا طرح از موضع فسخ پیشتر شد تغانان و شمشیر الملک دیگر بر امون خنک
صفت نکشته بجهل در آمدند و مرتضی نظام شاه قاضی ایشان کرده جایا سیکر نریند تا که بعد از شش ماه تغانان
و پسرش بجهل در آمده که راه گریزند مثلثه مرتضی نظام شاه با تخدم و رسید نزدیکت بود که خصم را با جمیع امانه
دولت بدست آورد که ناکاه میر موسی مازندرانی که سید مجذوب بود سر راه نظام شاه گرفته گفت که ترا بد و از زده
قسم است که از اینجا پیش بروی تا بعضی دوازده امام دوازده هزار چون بمن عنایت کنی نظام شاه چنینکه نام دوازده امام
شنید فیل مست را که بر و سوار بود کجک زده ایستاده کرد و از اصل و نسب سید پرسید و دید که محبت اهل البیت است
کس فرستاده چنگیزخان و امین الملک بنشایدی را که مقدمه لشکر میرفته طلبیده گفت که دوازده هزار چون باین سید
تغویض کنید چنگیزخان معروض داشت که خزانه عقب است بمنزل رسیده و خواهیم داد صلاح در دست که بیش ازین وقت
نفرمانند که بمن خط تغانان و شمشیر الملک با خزانه واسپ و فیل گرفتار خواهند گشت نظام شاه گفت اگر تغانان
صد بهر مملکت بهار بمن تسلیم نماید از دواهی دوازده امام تجاوز نخواهم نمود چنگیزخان بسید گفت بعد از شفت
بسیار امروز کار بجایی رسید که خیم گرفتار گشته مساحه مغرب کرد و حبه الله پادشاه بگو که اینمیل بمن رسید که بخرد

مرضی نظام شاہ

۲۶۵

رسیدن در منزل بلا تصور او خوابم نمود سید گفت بعد از چندین سال فرصت یافته و من مقصود کجف آورده ام با وجود
دیوانگی ہیفت در میدانم که تقدیر را پسندید نباید فروخت چنگیز خان بتجمل سر انجام اسپان پادشاهی و ارکان دولت
که قیمتی بود کرد آورده گفت اینها تزد تو در بین باشد تا در منزل رسیده زرد داده خلاص کنیم سید گفت اینهم نیست و قیمت
بمن سپاری تا دیگر نه تو مرا به یعنی و نه من ترا چنگیز خان چون چارنداشت مردم صاحب و وقت را حاضر ساخته قیمت
نمود و معاوضه را معسر و غ کر دیند اما تا آن زمان قنغان فرصت یافته از آن جنگل برآمد و چون طهار و ملاذ دیگر داشت
بصوب آسیر و بر ما پور کر بخت ملیت بود ظاهر این بخت چون آفتاب که از روی خور
چون بر بخت آفتاب سمارا نباشد مجال ظهور کریزان شود بسپهر غلت ز نور نظام شاه در سر حد حای
مقام کرده بمیران محمد شاه حاکم الولاایت نوشت که قنغان از پیش جسا کر حضرت ماکر بخت با سخانب آمده است اورا
پناه مذمند و از مملکت خود بدکنند زهی و انامی و دور اندیشی اسخانب و الا یقین بدانشد که بر گاه موکب فیروزی
از بقصد قنغان خصم با نذیر در آید مضمون عالیها سا فلما بطهور خواهد رسید میران محمد شاه آن نوشته را بجهان
قنغان فرستاد و او مضمون را خمیده از راه دیگر باز بولاایت بر آورد و بجلال الدین محمد اکبر پادشاه عرضید نوشت
که من یکی از لشکر بان استخترتم در اینو لا حکام دکن بواسطه موافقت در مذتب اتفاق کرده میخواستند این مملکت را از تصرف
بند بر آورند بنده و لاایت برار را پیشکش بندگان در گاه نمودم امرای سرحد را مامور سازند که با یخود آورده قافل
شوند تا مخلص سر قدم ساخته متوجه در گاه عرش استبانه شود و از شکر اینجماعت مصون و محفوظ کرد و بنور جواب
عرضید بنسید و بود که قنغان و شمشیر الملک تنگ آمده بخصم بجزو قرار دادند قنغان بقلعه پرناله که بر فراز
کوه رسیع واقع است و شمشیر الملک در قلعه کاویل قرار گرفتند و مرضی نظام شاه بتغیر مملکت پیش از پیش
امید و ارگشتنی توقف ظاهر قلعه پرناله را بجمعه و سر پرده نمودار سپهر برین ساخت و امر او لشکر بان آنرا
احاطه کرده انگشت و مور چل پیش برده قدم در دامن انگوه فلک نظر نهادند گویند عرضید قنغان که در کجرات
با کبر پادشاه رسید یکی از مردم در گاه رانزد نظام شاه فرستاده پیغام کرد که قنغان از بنده گان در گاه است
و و لاایت برار تعلق بملازمان هالیون ما دارد و باید که از تغیر الولاایت و محاصره پرناله در گذرند و متعرض احوال

تاریخ فرشته

تفاحان که در مدتی نظام شاه برافرونی چپکیز خان با طبعی خوب پیش نیامد و خست انصراف فرمود ایچی در اگره پیاپی
 پادشاه بسید و شینه از کشتی نظام شاه معروض داشت و چون معامه بحال در میان بود پادشاه دلی بان پسر خسته
 نظام شاه بخاطر جمع و گرفتن قلعه بیشتر سعی شد و تفاحان در مدافعه تقصیر نیکرد و اسدخان که از غلامان
 پارس پادشاه کجاست بود و سکنه روحیان بن جسته رو میخان که هر دو در آتشبازی و قوف تمام داشتند با تفاحان
 و تقویه چید میر چسپه سی نمودند که دیوار قلعه را بشکنند اثری بران مترتب نشد در این اثنا از احمد که خبر تولد شاهزاده
 حسین رسیده و چپکیز خان فیض کامل تاریخ آن یافت و بوجوب حکم پلوارم جشن و طوی پرده خست و اشتیاق دیدن
 فرزند پادشاه غالب آمد و از طول سفر نیز دلگیر گشته اراده مراجعت نمود اتفاقاً در آن ایام نظام شاه را با امر دسپه
 صاحب خان نام فریضتکی روی داده او نیز چون رغبت و میل نداشت که ترک محاصره و رفتن با کله
 بجه شده نزدیکی بود که سه سانه مشقت را ضایع ساخته نظام شاه را به برد در این اثنا تا جری افغان نام از طرف هندو
 آمده چند سراسب و اهل تل لاهور آورده چپکیز خان گفت که این متاع و اسبان از لاهور بنام تفاحان آورده ام
 اگر خست فرمایند بدرون قلعه برده بفروشم از مروت بعید نخواهد بود چپکیز خان گفت بکیشتر طاک بعد از آن جهت از
 درون قلعه نوز کرمی نظام شاه قبول کرده ترک تجارت نمایی که آثار عقل و کیاست و شجاعت از چهره تو هویدا است
 و چنین کسی شایسته آنست که ملازم پادشاه باشد تا جبر بطمع خام افتاده گفت اگر این معنی میتر شود زهی سعادت من
 چپکیز خان فرجه یافته گفت رفتم با رت بر ناصیه تو کشیده شده است باید که دو لوتواهی نظام شاه تقصیر کنی
 تا جبر قبول کرد در اندر ز که با اندرون میرفت یکی از مستدان خود را معین بلباس تجارت نموده مبلغی خطیر همراه
 وی نمود که در میان متاع خود نموده بدرون برود و عمده محافظان قلعه را از نظام شاه ساخته مبلغ را با ایشان رساند
 و بگوید که شما ترک محاصره کرده نزد نظام شاه بروید که شمار از مال دنیا مستغنی وی نیاز خواهد کرد و آن شخص
 بفرموده عمل نموده اکثر مردم را بفریضت و نادمت شب بجه حیل که بود از قلعه بیرون آنگذره چپکیز خان رسانید و جهت
 پاسبانی قلعه کسی در اندرون نماند اسدخان و روحیان بخاطر جمع توپهای کلان نزدیکی قلعه برده یکبار
 او را با برچی از دیوار بشکستند و چون در اندرون انحصار مردم نمانده بودند که ستان رخنه نمایند جمعی از لشکریان

مقاله پنجم در وصف
۹۸۲

خاصه چنگیزخان در شهر استراخان و شامین و سحایه بقلعه در آمد نفیر کشیدند تقانخان با جمعی از مخصوصان
در دوازده قلعه گشوده راه فرار پیش گرفت و چنگیزخان سید حسن استراخاوی را که از نوکران او بود با جمعی از خسر بیان
تبعاقب او تا نزد فرموده خود در ملازمست پادشاه بزرگ قلعه رفت به تقو و جو امان و استه نقیسه رستم خنما
کشید و خارج ملک برار تاج فتح یافت و بعد از آنکه نظام شاه برهان عماد الملک را که در قلعه پرناله گرفتار
تقانخان بود مع تقانخان و فرزندانش و جمیع دارشان مملکت برار مقتید ساخته در یکی از قلاع مجوس کردارند
و بعد از آنکه زمانی بر آتش با جل طلبی با بطرز دیگر از عالم فانی رفته در آتش نام و نشانی نماند مصلحتی
نظام شاه سبزی مملکت برار را برادران قسمت کرده میخواست که با احمد نکر برود و خواهر میرک دیر الخاغب بچنگیزخان
گفت که با علی عادلشاه چنین معتد رسیده بود که مملکت برار و احمد آباد بیدر هر دو با جناب تعلق داشته باشند
چون علی عادلشاه بمحاصره قلعه نیگا پور مشغول است فرصت یافته احمد آباد بیدر را نیز مفتوح باید کرد اینست
عظام شاه قبول کرده بجانب بیدر روان شد و محمد شاه فاروقی فرصت یافته دویه زاده برهان عماد الملک را بفرود
در یا عماد الملک منسوب ساخته با شش هزار سوار روانه برار کرد اینست چون بجای رسید برادر رسید هفت هشت
هزار کس از قدیمی نوکر که در کوشه و کنار مخفی بودند نیز بر حوس آمد و اکثر تهاجمای نظام شاهی را بر نیز آمدند خداوند
و خورشید خان از علاج آن فساد عاجز آمده این بیت در عیضه ثبت نمودند فرود فرشته وارد کرد
روزگار همین است اورا شب در روز کار و روز و دویم عیضه خداوند خان و خورشید خان رسید که اگر حضرت
بخش نقیسه بدین طرف توجه فرمایند و محمد شاه را کوشال دهند بصلاح ملک اقرب خواهد بود و امرای برادر عیضه نوشته
این بیت درج کردند بیت بجز صر با دپایان شاه کس این کرد را بر نداد و ز راه نظام شاه
بمضمون عیضه اطلاع یافته در ساعت سید مرتضی سبزواری را که در آنزودی بموجب فرمان از جاپور آمده بود سبزواری
ساخته با هشت هزار سوار پیشتر از خود بجانب معسکر مخالفان روانه فرمود و خود از عقب با جمعی از مقربان و خنما
روان برار گشته بچنگیزخان حکم فرمود که کوچ کرده بیاید وی با تقان حبیب امر او جبار استه با آنکه نسبت
بر چه تامل علی مسافت نموده درده کرد وی خود را بملازمست پادشاه رسانید هر چند سبب کرد که آنروز

مقدمه
مقدمه

نظام شاه در آنجا مقام نایب صورت نبسته و در کرده و دیگر رفت و پیش اند رسیدن آنحضرت نیندر تقاضای جمعیت خود لشکر
برهان عماد الملکت حلی را در نایبم پاشیده و اثری از انقوم نگذاشت و نظام شاه چون از کلمات رو به بیکدیگر بگذشت
محمد شاه فاروقی که در سمرقند خود نشسته بود که بجز آن بقلعه آسیر در آمد و نظام شاه تا بر تاجپور عمان سمنده خلعت تشال
گشیده و در بخند و خرابی بسیار بوقوع آورد و چپنیکر خان چون تعریف قعه ایسیر بسیار شنیده بود از نظام شاه
رضت حاصل کرده جهت تفریح آن قعه با دو هزار سوار خاصه که اکثر خسر بیان بودند نه شد محمد شاه
واقف شده امرای خود را که بهت هشت هزار سوار داشته حکم کرد که بچپنیکر خان نزد میان گرفته مملکت سازند
بنابران لشکر خانده پس سیح و منگل بر آمد و حمل نمودند چپنیکر خان از کثرت خشم غنیز شنیده اعلام دادند بر فرشت
تبعه از جنگ صعب مخالفانرا شکست داد و جمعی از اعیان التولایت را نیز دستگیر کرد ایند نظام شاه بعد از آن
از بر تاجپور به بخارفته صحرای زیر خیمه و سه گاه کشیده و الملکت و مورچیل بر امر قسمت فرموده تا راجیان در مملکت
خانده بس اثر مسجور بنگذاشته محمد شاه بعد از حرف و حکایت بسیار شنش بکت مظفری بنام شاه و چهار لکت
بچکیز خان برسم نعل بهما داده نوعی نمود که از آنجا متوجه برادر گردیدند و شاه میرزای اصفهانی حاجب قطبشاه
که جهت مبارکباد فتح آمده بود چنین دانست که ریایت نظام شاهی بیدر حرکت خواهد نمود چپنیکر خانرا ببلغ
کلی طامع ساخته گفت که قطبشاه ز تو متوقع است که از سر تن خیر ولایت بید بگذری و جماله الوقت دو لکت
بهون تسلیم بنمایم که هر حرف سپایان خود غایب چپنیکر خان گفت خزانه نظام شاه بمن تعلق دارد و از دولت او
از چیزی کمی ندارم مقصود من آنست که آنجا راه بر طرف شده میان مملکت شاه و نظام شاه فاصل باشد
و پادشاهان دکن که محبت اهل البیت میباشند با یکدیگر برادرانه سلوک ننوده اند و خدغه و اسبب لشکر پادشاه
دبی مصون و محفوظ باشنده شاه میرزا از جواب ناصواب چکیز خان مایوس گشته صاحبانرا که مستوف نظام شاه
بوسیله نفوذ و جواهر و افر محفوظ گردانیده روزی در مجلس شراب بهما بخان گفت چکیز خان میخواهد که زمام
حکومت برار بدست آورده خطبه بنام خود بخواند و در بوقت که نیمه لشکر نظام شاه تربیت یافته او سینه با من و سجه
اراده خود میتواند بطور رسیند و برای همین شمارا بچکل بچکل مسیگرداند که فرجه یافته مقصود خویش حاصل کند

مرقعی نظام شاه

۲۷۰

صاحبان کلام شاه میرزا احمد و حق پنداشته در صد و قبیح چنگیز خان شاه قضا در اندکت بحب اتفاق
چون صاحبان شراب خورده نسبت به بعضی بی ادبی کرده بود چنگیز خان بموجب اشاره مرقعی نظام شاه اورا تنبیه
و تادیب نموده نهایت بی غرق بر سرش آورد و آن بی سعادت در عداوت او سعی گشته برگاه فرصت
می یافت سخنان وحشت آمیز نسبت با و در مجلس پادشاه مذکور میساخت و بعضی نظام شاه میرزا سائید و نظام شاه
سخنان اورا مستعمل بغرض دانسته بکفایت چون ضبط و تادیب تو با و رجوع کرده ام از روی عداوت همین چیزها بگو
تا آنکه صاحبان روزی که پادشاه شراب میخورد و بازار ناز و نیاز او گرم بود بار سخنان چنگیز خان در میان آورد
و همان جواب شنید صاحبان در کریه شده گفت اگر من عداوت میورزم ز شاه میرزا که بس شغری اوست
حقیقت بخاطر آوردید نظام شاه چنانکه وقت شب بیچکس واقف نشود شاه میرزا را مجلس خود طلبیده تقشیر نمود
و او موافق آنچه صاحبان گفته بود بعد آب و تاب سخنان مذکور ساخته مزاج صاحب سخت و تلخ را از چنگیز خان
منصرف ساختا با وجود آن حرفها اورا نیز بعضی تصور کرده چند روز متبادل و لغت کر میگذرانید تا آنکه بطریق
روزی بچنگیز خان گفت ازین سفر بغایت دلگیر گشته ایم میخواهیم با حمد نکریم چنگیز خان از مقدمات
اعداء بگذراند گفت این مملکت را تازه گرفته اند سزاوار است که پنج شاه در یخه و دو توقف فرمایند
تا رعیت دل بر سلطنت آیند و دمان نهند و بعد ما من که سبده ده لخواهیم ما مور سازند که در خیمکات چندگاه
بوده ضبط نمایم و بعد از عقب بلازمست شتابم نظام شاه از شنیدن آن جواب آنچه حرفها گفته بودند یقین کرده نسبت
بچنگیز خان بیغایت شده چنگیز خان اثر اضحیه چند روز بهمان بیماری بدیوان خانه رفت و نظام شاه پیشتر متهم
شده حکیم محمد معری را مع شربت مسموم بهمانه معالجه نزد وی فرستاد و چنگیز خان سخت از خوردن ابا نموده
و در آتش و فاداری و حلال مکی منظور داشته بیاشامید و در حالت تریح عصبه داشت که مخلص دو لخواه مین
دیگر که آفتاب شست برج علی کرده در بروج سبعین بود سر بر آستانه گذاشته معروض میدارد که شربت بی که
باب حیات سرشته برای آیند و لخواه رحمت فرموده بودند بدوق و شوق تمام لاجرم بر سر کشیدم و نقد و فادای
پادشاه که پرورده نعمت اویم در صندوق سینه گذاشته از مشاهد عنبر پوشیدم چند آنکه مرا خاک است پادشاه

بغداد الحاکم منیا که بنده را یکی از بنده کان دولخواه شمرده بدستور العمل که بخط خود نوشته فرستادم عمل نمایند و کابلد
این خیه خواه را کبریا فرستند و سید مرتضی و شاه قلی و صلاخان و میرزا محمد تقی نظری و امین الملک نیشابوری
وقاضی سیکت طلبه الی را از جمله کار آمدی شمرده از اول البیان حافل شوند انقدر غریب که در سرکار من اندر
سواران خود صبح نایند و عیضه و دستور العمل مصحوب سید حسین ترو مرتضی نظام شاه فرستاده بالای
پنکت تحیه کرده و عاشق دگر کون شد و روز دیگر وقت دمیدن صبح صادق در شهور سه اشقی و
سبعین و نهمایه ازین سرمای عاریتی در گذشت و از آنجا که زمین فتنه خیزد کن بالقران دولخواه کار آمد سنی
سازگار نیست بر آینه مثل عماد الدین محمود و خواجه جهان کاوان و خواجه میرکت چکنیز خان و مصطفی خان
بر دستانی که در اکثر امور قرین یکدیگر بودند از معاشرت سپهر سرگون باقی در آن مملکت خراب و ضایع گشته اند
الفقه چون چکنیز خان از سرمای عاریتی در گذشت از میان ترک او سه چهار مکتوب بختا شاه میرزا بیرون آمد
که از آنجا پاکی چکنیز خان ثابت شد چون نظام شاه آهنگ را بنحاطر آورده از آن طرف چکنیز خان زیاده از آن
که تصور تو کرد آزرده گشته قرین خون و ندامت کردید چون سودی نداشت از روی چشم شاه میرزا را پی آنکه
بجنور خویش طلبید کم فرمود که از اردو بیرون کنند و خود نیز در همان زودی متوجه احمد کر شد و چون
بمقد رسید حکیم محمد مصری را پیشوا کرد و آید به بعد از شاه معزول ساخته قاضی سیکت یزدی را در احوال
سخت و ثمانین و نهمایه پیشوا و وکیل السلطنه سائمه میرزا محمد نظری و امین الملک نیشابوری را وزیر کرد و آید
و سید مرتضی سبزواری را سر لشکر برار ساخته خداوند خان مولد و جمشید خان و بکرخان قزلباش در ستمخان
و کنی و جغتایی خان ترکمان و تیرانداز خان استرابادی و شیرخان ترشیزی و حسین خان تونی و چند خان
و کنی و دستور خان خواجه سدا و غیره که از سرداران معتد بودند به سر راه او روانه برار فرمود و قاضی سیکت
میرزا محمد تقی و شاه احمد خان و مرتضی خان و سدا خان و امین الملک نیشابوری و قاسم سیکت حکیم مصری
و جمیع اشراف احمد کر گفت بدانند و آگاه باشند که مراقبیت پادشاهی نیست و در خود افتد حالت
نمی بینیم که عدل از ظلم و ظلم از عدل تمیز کنیم اکثر اوقات ظلم را در صورت عدل بوقوع میرسانیم که در این حقیقت

۹۶۲

۹۸۳

مرضى نظام شاه

۲۷۲

بر من معلوم میشود از پادشاهی و حکومت خویش بیزکرگشتم و کهنون شمارا گواه میگیرم و فردای قیمت که روز جزا است مغلوب و رویتیم
از شما طلب شهادت خواهم نمود که قاضی بیک را که فرزند رسول آخر الزمان است و کیل مطلق خودتسایم که بعضای
شریعت و عدالت با خلائق سلوک نماید و اصلاح معاملات و محاکمات جانب قوی را برضعف ترجیح نداده
حق را منظور دارد و اگر سوزنی از پرنیابی کسی بجهت مستانذ و فردای قیامت از من پرسند که در عهد تو حسین
ستمی واقع شد و تو غافل و بیخبر بودی من جواب خواهم داد که مراد امثال این امور و غلبه بنو امیه و کیل مطلق من
که قاضی بیک است بر پرسد و اگر او تنها از عهد و اینکار مشکل بیرون نیاید امین الملک و میرزا محمد تقی و قاسم
بیک را با خود متفق و شریک درین امر ساخته معات را متمشی میساخته باشد که من از قهر و عذاب الهی خالی و
هر سالم و این امر که نسبت بچکیزها بوقوع آمده پشیمان میباشم که مدت العز که غلظت گزینم و بعبادت حق پردازم
این بخت و مایل عزت کشته درون قلع احمد مکر عارستنی که موسوم است بپرداد منزوی کشت و غیر از صاحبان
احدیرا اختیار نبود که نزد وی تردد نماید و بعد از دوسه ماه همچنان بصدت قوی گرفت که بدیه سلطان والده میران
حسین و جمیع زنان دیگر را از قلع بر آورده در منزل دیگر جای داد و دروازه قلع را بشاه قلی که شاه طهماسب جبه
بر مان نظام شاه فرستاده بود و در آنجا بختاب صاحبان اختصاص داشت رجوع فرموده از امرای کبار گردانید
و حکم کرد که غیر از صاحبان احدی را نگذارد که درون قلع تردد نماید و در عهد و کالت قاضی بیک ابرپادشاه
در سه اربع و شامین و شمایه شکار گران در سرحد مالوه رسید چون سنهیان این خبر با حمد مکر رسانیدند قاضی بیک
عریضه مشتمله بر توبه ابرپادشاه بجانب دکن مصوب صاحبان نزد نظام شاه درون قلع فرستاد چون وقت شب
بود برشته بنزل خود رفت صاحبان نظام شاه را دید بنواب است چندان مبر کرد که بیدار شد آنگاه عریضه گذراند
چون مضمونش بوضوح پیوست نظام شاه بی توقف در پاکی سوار گشته با اندک جماعتی از مردم پسره دار که
نیزاده از صد کس نیشند جملا تجان و صاحب خان از آنجمله بودند بجانب دولت آباد روان شد و جماعتی قلیل از فرما
ایمان نزد بیک رود و غرگنگت با در دیده معروض داشتند که پادشاهان را دشمن بسیار میباشد سوار شدن و باین
نوع بجانب خصم قوی متوجه گردیدن از خرم دور است التماس میسازیم که در اینجا چندان توقف نمایند که لشکر بزرگ